

آناطول فرانس

بقلم جناب آقای

دکتر قاسمی

امسال درست صد سال از تولد نویسنده ماهر ساحر و حکیم عالیقدر بزرگوار آناطول فرانس میگذرد و بهمین مناسبت با وجود این جنگ جهانسوز در يك عده از ممالک متصرفه یاد این مرد نامی را که در تمام مدت عمر در آتش شفقت نسبت بنوع بشر متسوخته و فکر و ذکرى جز تهیه اسباب راحت فکرى و دفع اضطراب و بدبختى از ایشان نداشته تجدید کرده اند .

این مرد بسیار بزرگ که از افتخارات عظیم قرن ماست و با ظهور امثال او بشر میتواند پیشرو بودن خود بیابد در دنیای متصرف از سالها قبل از مرگ خود مشهور بوده و غیر از مثنی کوتاه نظر متعصب که استاد ازل ایشان را باین بدبختی و زندان تنگ محکوم کرده است همه او را دوست میداشته و از سر چشمه فیاض ذوق و هنر و فکر او تمتعها میبرده و او را باستادی و مهارت در فهم آلام و بیچارگی بشر و نمودن راه آسودن از شر آنها می ستوده اند .

آناطول فرانس بگفته یکی از کسانی که غالباً با او حشر داشته : « کسی است که از آغاز زندگی مانند مردم دیگر فریفته زرق و برق و بوالعجبیهای عالم طبیعت نشده . اگر چه محکوم بوده است که در صحنه بازی زندگی شرکت کند لیکن از همان اوان کار در ریاضت است که با خصمی دغل سر و کار دارد و عالم زندگی حریفی پاکباز نیست . بزودی فهمیده است که مردم بنده دست قضا و قدرند و در هر چه میکنند از آغاز و سرانجام آن خبری ندارند بلکه محکومند که عمری را در رنج و زاری بیایان برسانند . آناطول فرانس بیدرنگ برده از روی دروغ بردازیهای اجتماعی و هزاران نیرنگ سازیهای حواس انسانی که شادی های تأثیر آور و آلام مضحک ما مخلوق آنهاست برداشته و افراد مردم را چنانکه هستند معرفی کرده است . این مردم را آناطول فرانس در لباس ظاهر و شکل خارجی که دارند بنظر نیاورده است بلکه ساختمان باطنی آنها را که زاده هوی و هوسها و غریزه های

ذاتی است تحت مطالعه گرفته و بیش از همه قدرت فریب خوردن و فریب دادن وزندگانی بلارویه و عدم تجانس حرکات ایشان با یکدیگر و جهل و تحکم و سادگی و لاف و گراف و درند، خوئی و گذشتن ایام عمر انسانی در پی اشتها و شهوت توجه او را جلب کرده است بمباره آخری آنانول فرانس گویی بدستگیری چشم مرمری توانسته است استخوان بندی مجرد انسان وزندگانی را ببیند و بکنه باطن این دو که موضوعهای مخصوص مطالعه او بوده چنانکه باید و شاید پی ببرد. در نتیجه این حالت کلیه نوشته‌های آنانول فرانس حکم صحتهای را دارد که بزرگترین مسائل عالم در آنجا عاری از هر گونه لباس و تظاهر نهوده شده. اشتغال عمده آنانول فرانس سر بسر گذاشتن با اسباب بازیهای است که مورد تعظیم بشر است و تمام تأثر و وحشت او نیز از همانهاست. سراسر عمر این نویسنده بیان کیفیات یا خراب کردن حقیقتی که هیچ اساس ندارد و عدالتی که عین ظلم است و تقوایی که جزریا چیزی دیگر نیست و بقای روح که وهم است و اصول عشق و جان نثاری که اصولی حقارت آمیز است و اساس عقایدی که خرافاتی بیش نیست گذشته.

آنانول فرانس این جمله را که همه بآنها اسم حقیقت واقع میدهند منکر بوده و چون بهیچوجه نمیتوانسته است خود را فریب دهد در بدبختی و رنج بزرگی سر میکرده زیرا که راحت و خوشبختی در این عالم نصیب کسانی است که فریفته جمال ظاهر طبیعت شوند و پرده از روی اسرار کار او بردارند. آنانول فرانس هیچگاه نتوانسته است در این مرحله بماند و چون برای او میسر نبوده است که حیات را با دروغ با آخر برساند همه عمر بیچاره وی را در توشه مانده است.

آنانول فرانس در مسخره بازی، حیات و اجتماع که در دیده او سخت نفرت انگیز جلوه می کرده است فقط جسماً شرکت داشت و باین لذایذ کوچکی که همه را خوش میدارد با سست عنصری مخصوصی تن در میداد و هیچیک از آنها هم هیچوقت او را قانع نمیساخت بهمین علت در عین آنکه در میان مردم بود گویی مجرد در بیابانی فارغ سرمیکرد اما در این حال هم از خود بیخبر و از تمتع برکنار نیز نیست باین معنی که با فکر بزرگ خود که هر لحظه تیشه بر ریشه جان او میزد با کمال حزن دست بگریبان بود و میدانست که این کرم که در اندرون میوه وجود او راه یافته عاقبت آنرا تابه خواهد کرد ولی با این حال از آن لذت میبرد.

دو حسی که در تمام عمر بار دلنواز او بوده و تمام افکار او زاده مصاحبت با آنهاست حسن ریشخند و شفقت است. هر چه در این عالم مبتدل و بدروغ و فریب مقلکی است مورد ریشخند آنانول فرانس قرار گرفته و هر چه عالم بشریت را در طول حیات در بنجه رنج و نکبت فرو می فشارد شفقت شدید و پر شور این مرد را محرک گردیده است. در نتیجه این سنخ فکر آنانول فرانس ذاتاً از کسانی نبوده است که بتواند در پی

کمال مطلوبی معین برود یا بوهمی از نوع وهمیانی که دیگران بآنها دل خوشند تملق خاطر پیدا کند بهین علت در تمام عمر نه دربی کمال مطلوبی رفته است نه بساختن و پرداختن وهمی سرگرم شده. چون همه چیز در چشم او مظهر لاف و کزاف و خشکی و بیمیزی جلوه کرده نتوانسته است که دل بامیدی ببندد و باراده و وجدان انسانی یا خدائی که مخلوق بینوائیها و تضمرات بشری باشد یا بانسان کاملی که بزعم بعضی بعدها باید پیدا شود عقیده پیدا کند. اگر چه عجز آناطول فرانس در همین جاست اما تمام عظمت مقام او نیز از همین کیفیت ناشی شده.»

نقل این جمله که نوشته یکی از بهترین آشنایان بروحیات آناطول فرانس است برای اینست که خوانندگان گرامی ما هم فی الجمله باهمیت فوق العاده ای که این مرد بزرگ در دنیا داراست پی ببرند و طرز حکیمیت نقادان ادب را در باب او بدانند.

بمناسبت جلالت قدر این نویسنده بزرگوار و عدم معرفت شایان عامه مردم مملکت باحوال او چنان مقتضی دانستیم که از دانشمند محترم جناب آقای دکتر غنی که تمام نوشته های آناطول فرانس را سطر بسطر و مکرر در مکرر خوانده و ببینان و طرز فکر او کاملاً آشنا هستند و تاکنون چند کتاب او را بفارسی ترجمه فرموده و در تتمع از گفته های حکیمانه او که از همان سنخ گفته های بلند خیام و حافظ است و در مقایسه آنها با بیانات این دو تن شاعر حکیم ایرانی عمری را بلدت و شادکامی گذرانده اند خواهش کنیم که ما و خوانندگان مجله یادگار را از نتیجه مطالعات عمیق خود بهره ای ببخشند. ایشان هم با وجود مشغله فراوان و استغراق در مطالعات علمی دیگر کرم فرموده در تقریری که چند سال قبل در دانشکده معقول و منقول در باب آناطول فرانس ایراد نموده بودند تجدیدنظر کرده آنرا بما واگذاشتند اینک ما با تقدیم تشکر بحضور ایشان و توصیه بلیغ بخوانندگان محترم در استفاده از این نوشته آن تقریر را در طی دو مقاله در مجله منتشر میکنیم. این است مقاله اول جناب آقای دکتر غنی در باب آناطول فرانس:

(مجله یادگار)

آناطول فرانس

- ۱ -

در ادبیات معاصر فرانسه يك نام بسیار معروف و مشهور است و آن نام آناطول فرانس است که مانند ستاره های قدر اول در آسمان ادب و معرفت میدرخشد. از اواخر قرن گذشته یعنی از سال ۱۸۸۱ میلادی که آناطول فرانس با تصنیف کتاب «جنایت سیلوستر بونارد» طلوع کرد تا امروز تا هروقت که دست دیگری بالای دست او

پیدا نشود یعنی آنا تول فرانس دیگری ظهور نکنند در قلمرو ادب دست دست اوست و نوبت دولت بر بام او نواخته خواهد بود.

سالمات که شهرت او عالمگیر شده یعنی از سرحدات وطن و مولد او تجاوز نموده باطراف و اکناف جهان رسیده است.

کتابهای او بزبانهای جمیع ملل متمدنه جهان بکرات ترجمه شده است، شاید هیچ نویسنده در زمان حیات خود بقدر آنا تول فرانس شهرت نیافته و هیچ مؤلفی این قدر خواننده و مرید در عالم نداشته و بالاخره هیچ تألیفی این قدر که تألیفات او در دوره حیات خود او طبع و نشر و ترجمه شده است بطبع نرسیده است.

مثلاً ترجمه فارسی کتاب «طائیس ۲» از روی نسخه چاپ سیصد و هفتاد و هشتم و ترجمه کتاب «عصیان فرشتگان ۳» از روی نسخه چاپ یکصد و نود و نهم به میل آمده است در حالیکه کتاب عصیان فرشتگان در سال ۱۹۱۴ میلادی تصنیف شده و ده سال بعد یعنی تا سال وفات مصنف دوست بار بطبع رسیده و بعضی از کتب دیگر او تا این تاریخ بیش از پانصد بار چاپ شده است.

این همه شهرت و اهمیت در عالم نویسندگی نه فقط در فرانسه در صد سال اخیر نظیر نداشته بلکه در سایر ممالک هم احدی نتوانسته است رقیب او شود.

البته در صد سال گذشته سایر ملل متمدنه هم نویسندگان معروف داشته اند از قبیل ولز و برنارد شو ۵ در انگلستان و مترلینک ۶ در بلژیک و گابریل دانون تز یو ۷ در ایتالیا و تولستوی در روسیه و تاگور در هند و غیرهم ولی شهرت هیچیک باین درجه عالمگیر نشده و کتابهایشان باین اندازه طبع و ترجمه و خواننده نشده است.

در باره آنا تول فرانس معاصرینش کتابها و رساله ها و مقاله های بسیار نوشته اند و از نظر های گوناگون بقدر او پرداخته اند مخصوصاً عده ای از فضلا و اهل نظر بوده اند که بعنوان تلمذ و ارادت عمر خود را در صحبت او بسر برده و جزء بجزء مطالب او را ثبت و ضبط کرده اند و اینک آن جزئیات را در تألیفات خود برای ما شرح میدهند.

از مطالعه این نوشته ها خوب معلوم میشود که روح و اخلاق و گفتار این مرد بزرگ در طبقه روشن فکر آن عصر چه نفوذ و تأثیری داشته است و کتب او بعد از آنکه اهل ذوق و ادب فرانسه از افسانه بافی «رمانتیزم» و خامی «ناتورالیسم» خسته شده بودند تا چه پایه مورد علاقه مردمان با ذوق بوده است.

ژول لومتر ۹ که خود از نویسندگان بزرگ و متقدین معروف عصر بوده و بارها مره

۲ - Thais - ۳ La révolte des Anges - ۴ Wells - ۵ Bernard Shaw -

۶ - Mæterlinck - ۷ G. d' Annunzio - ۸ Tolstoï -

۹ - Jules Lemaitre

انتقاد کننده آناطول فرانسه را در کشمکش « داستان دریفوس » چشیده است میگوید :
 « آناطول فرانسه عالی ترین گل قریحه نژاد لاتین است » .

این حرف کوچکی نیست چه نژاد لاتین نژادی است که قریحه های بزرگی مانند برزیل
 سیرون ، لوکرس ، هوراس ، دانت ، سروانتس ، رابله ، کورنی ، راسین ، مولیر ، ولتر
 روسو ، رنان ، و غیرهم درعالم نظم و نثر پرورنده است .

گوشو ۱۰ در دیباچه کتاب « گردشهای آناطول فرانسه » میگوید :
 « آناطول فرانسه افلاطونی بود از نو زنده شده ، افلاطونی که از خواندن کتابهای
 رابله ، راسین و ولتر پخته و معتدل شده بود » ،

مصنف این کتاب « گردشهای آناطول فرانسه » میگوید :

« عالم در ضمیر آناطول فرانسه نهفته شده بود » یا بقول شاعر ایرانی « جهانی است
 بنشسته در گوشه می » .

در هجدهم اکتوبر ۱۹۲۴ یعنی روز دفن این نویسنده بزرگ در ضمن خطب و مرثی
 که با حضور رئیس جمهور وقت و بزرگان فرانسه و نمایندگان مخصوص سایر ممالک
 اروپا که برای تشییع و تجلیل جنازه او بیاریس آمده بودند اقامه میشد و تصادفاً من هم جزء
 حضار مستمع بودم گابریل هانوتو ۱۱ عضو و منشی دائمی آکادمی فرانسه بنام آکادمی در
 مقابل تابوت او گفت :

« بافقدان آناطول فرانسه نسل معاصر فرانسه تاج افتخار خود را از دست داد ، آناطول
 فرانسه وارث باستحقاق و صاحب و مالک زبان فرانسه بود . بعد از ولتر مثل آن بود که زبان
 فرانسه بدون سرپرست و صاحبی در سواحل رودخانه « سن » سرگردان باشد تا آنکه یکی از
 اطفال فرانسه موسوم بآناطول فرانسه بر خورد ، این دو با هم انس گرفته بایکدیگر عهد
 خواهری و برادری بستند ، زبان فرانسه دیگر از سرگردانی خارج شد زیرا آناطول فرانسه
 مانند مالکی که در مملکت خود تصرف نماید صاحب و سرپرست زبان شد و تا پایان عمر حامی
 و حافظ و مدافع آن گردید در این عهد خواهری و برادری هر دو از یکدیگر فائده بردند
 از طرفی آناطول فرانسه بوسیله زبان فرانسه باعماق اعصاب گذشته فرورفت از طرف دیگر
 زبان فرانسه بدستاری او با مهارت و زبردستی عجیبی بدماغ نسل معاصر داخل شد و
 در همه جا انتشار یافت » .

بن لوه ۱۲ رئیس مجلس شوری در آن تاریخ و یکی از بزرگان اساتید دانشگاه
 بیاریس در آن روز در طمی نطق خویش گفت :

« آناطول فرانسه پس از عمر طولانی و رسیدن ببلند ترین درجات مفاخر علمی و
 ادبی که بشر ممکن است بآن برسد وفات کرد اما در شب دوازدهم اکتوبر که خیر مرگ
 او در دنیا انتشار یافت در تمام جهان متمدن هر صاحب نظری از شنیدن این خبر وحشت

انگیز بر خود لرزید زیرا بلندی فکر او به قامی بود که در شب مرگش سطح خرد ودانای
باین آمد .

فرانسوا آلبر ۱۳ وزیر معارف گفت : « در این ماتم که بزرگترین ماتمهای فکری
فرانسه است هر عبارتی برای بیان تألم نارساست، علو مقام آنا تول فرانس این بود که حسود
و هم چشی در اطراف خود باقی نگذاشت یعنی هر عالمی که بود او را « معلم » بخواند
و باستادی او مدعن بود .

خلاصه این مطالب آنکه آنا تول فرانس نه فقط بزرگترین نویسنده عصر خود در
فرانسه بوده بلکه در فکر و احساس جمیع ملل متدنه عصر خویش تاثیر مهمی داشته است
حال ببینیم چرا مهم بوده و از چه راه اهمیت داشته است ؟

قبل از ورود در این موضوع شرح حال و کیفیت نشو و نمای او را باجمال ذکر میکنیم
بعد وارد خصوصیات نویسنده گی او میشویم :

آنا تول فرانس در شانزدهم آوریل ۱۸۴۴ مطابق با ۲۷ ربیع الاول ۱۲۶۰ هجری
در شهر پاریس در خانه محقری از خانه های ساحل رودخانه سن و قسمتی از ساحل موسوم
بساحل مالا که ۱۴ متولد شده است .

نام خانوادگی او تیبو ۱۵ است و نام پدرش « فرانسوا » او را همشهریانش بعدادت
کسبه و طبقه متوسط از ابتدای جوانی بنام فرانس که مخفف فرانسواست میخواندند. بتدریج
این نام شهرت یافت بطوری که نام تیبو فراموش شد، پسرش آنا تول هم این نام را اختیار
شود و آنرا مشهور جهان ساخت .

پدر آنا تول فرانس یعنی فرانسوا تیبو کتابفروشی بوده که در همان ساحل مالا که
منزل و دکان کتابفروشی داشته است .

این مرد چنانکه گاهی در بعضی از کسبه مخصوصاً در صنف کتابفروشان دیده میشود
شخصاً اهل هنر و تتبع و ذوق بوده و غالب شبها در دکان خود اهل علم و ادب و تاریخ را
گرد خود جمع مینموده و با ایشان از هر در سخن میرانده است .

آنا تول که یگانه فرزند دلبند این پدر بوده و اکثر اوقات نزد پدر میزیسته غالباً در
آن انجمن ادبی حاضر بوده میاحاث ایشان را میشنید و در هر سنی بقتضای آن سن
چیزهایی بحافظه خود می سپرده بطوریکه بعد ها در کتب خویش همیشه آن یادگار های
آغاز عمر را بنحو دلکشی متذکر میشود مخصوصاً در سه چهار کتاب بسیار نفیس باشوق
و شور غریبی بتجزیه و تحلیل این خواطر ایام کودکی و آغاز عمر پرداخته است .

شاید قبل از آنکه قادر بخواندن و نوشتن بشود در همان سالهایی که در کتابخانه روی

ز انوی پدرمی نشسته در عالم خواب و خیال ایام کودکی قفسه‌های پر از کتاب را منابع اسرار آمیز و شگفت انگیزی می‌شمرده است .

بهین مناسبت نشو و نمای در محیط کتاب است که آنانول فرانس عشق مفرطی بمطالعه و جمع آوری کتاب و انتخاب و تزئین آنها داشته و تا آخر عمر این عشق سوزان در او باقی مانده و غالب اوقات او بخواندن و یادداشت برداشتن و تصفح اوراق گذشته است . خود او میگوید که بهترین لذت من درزندگی جمع آوری صور و افکار و احساسات است و این کار با جمع و مطالعه کتب بهتر صورت میگیرد .

در اینجا بیناسبت نیست شرحی را که آنانول فرانس در باب کتاب نوشته عیناً ترجمه نمائیم و آن اینست :

« بقول لیتره ۱۶ لغوی معروف کتاب مجموعه ایست از چندین جزوه حاوی صفحاتی خطی یا چاپی . این تعریف بهیچوجه مرا قانع نمیکند ، سلیقه من کتاب در حکم کارخانه بوالعجب و شگفت انگیزی است که هرگونه صور سحرآمیز از آن خارج میشود و موجب اضطراب اذهان و تغییر حال قلوب میگردد عبارت واضحتر بگویم کتاب بمنزله دستگام فانوس سحری است که ما را در صور ایام گذشته فرو میبرد و اشباحی از عوالم فوق طبیعت از پیش چشم ما میگذرانند ، کسانیکه زیاد کتاب میخوانند مانند استعمال کنندگان حشیش همه وقت دستخوش خواب و خیالند ، این سم لطیف که برور زمان درمغز ایشان ریشه میدواند درک محسوسات عالم حقیقی را از ایشان میگیرد و در مقابل صور خیالی چندی را درمد نظر ایشان جلوه گر میسازد که بعضی از آنها مخوف و بعضی دیگر دلکش و سر ناپا لطف و جمال است . کتاب حشیش مغرب زمین است و قاتل جان ماست روزی خواهد رسید که تمام ما کتابدار خواهیم شد و آن روز دیگر روز خانه کار همگی است . همانطور که عاشق دلسوخته بدرد و رنج خود علاقمند است ما نیز باید کتیب را دوست بداریم من که این کلام را میگویم و بهسلك بودن آن عقیده دارم آنرا می برستم و بدون هیچ ملاحظه قسمت عمده عمر خود را صرف آن کرده ام . بلی کتاب کشته ماست زیرا که هم عدد آن روز افزون است و هم انواع آن ، انسان مدتها بی کتاب سر کرده و این ایام درست همان دوره‌هایی بوده است که بانجام کارهای بزرگ و مفید موفق آمده و از توحش بتسمن قدم گذارده است . این مردم با اینکه هیچگونه اوراقی دردست نداشتند باز از شعر و اخلاق خالی نبودند سرودها از حفظ داشتند و احکام دینی و اخلاقی خود را از بر میخواندند در ایام خردی پیرزنها برای ایشان قصه پوست خر و گریه کفشار را که بعدها از آن برای دوستداران کتب طبع‌ها کرده‌اند نقل مینمودند . اولین آناری که از کتاب دیده میشود سنگهای بزرگی است که بر روی آن با اسلوبی اداری و دینی کتیبه هائی نقش کرده اند . از این تاریخ مدتی

دواز میگذرد چه ترقی موحشی در کار انسان پیش آمده و در فاصله بین دو قرن شانزدهم و هجدهم عدد کتاب مضادف شده و حالیه از صد برابر نیز گذشته است .

امروز در پاریس تنها بغیر از جرائد روزی بنجاه جلد کتاب طبع و نشر میشود و این خود نشانه هرج و مرج مهیبی است که تصور آن انسان را دیوانه میکند ، انسان محکوم است که هیچوقت بحال اعتدال نماند بلکه پیوسته از افراط بتفریط یا از تفریط بانفراطیفتند ، در قرون وسطی جهل عمومی موجب وحشت عامه بود و تولید يك سلسله امراض فکری میکرد که حالیه اثری از آنها نیست ، امروز میتوان گفت جامعه بشری در نتیجه مطالعه زیاد بطرف يك نوع فالج عمومی سیر مینماید ، آیا رعایت اعتدال بسکمت و تناسب مقرون تر نیست ؟

دوستداری و مطالعه کتاب بجاست ولی نباید از هردستی کتاب گرفت بلکه در این کار هم لازم است دقت و لطف طبع را از دست ندهیم و کتبی را که برای مطالعه میخواهیم انتخاب نمایم ، زبان حال ما در انتخاب آن باید بیانت آن امیری باشد که شکسپیر در یکی از تئاترهای خود از زبان او سخن میگوید یعنی مثل اوبکتاندار خود بگوئیم : میلم اینست که کتابهایم را با دقت و زیبایی صحافی کنند و صحبت آنها با من از عشق باشد و بس .
 آناتول فرانس پس از آنکه بسن تحصیل رسیده در مکتب خانه ای شبیه بمکتب هائی که ما تا چند سال پیش داشتیم و یکنفر ملا باجی بعده فی اطفال قراءت و کتابت میآموخت بخواندن و نوشتن و مبادی زبان فرانسه آشنا گردیده است بعد برای تکمیل تحصیل بمدرسه استانیسلاس وارد شده است و عجب اینست که در آنمدرسه همیشه نمره های انشائی این شخص که بعده باید « پادشاه نثر فرانسه » خوانده شود بد بود بطوریکه پدرش هم اظهار نارضایتی میکرد و غالباً برفقای خود میگفت این بسرک من دل بکار نمیدهد و همیشه دستخوش خواب و خیال است .

شاید علت طبیعی این باشد که آناتول فرانس از همان صغر سن تمايل خاصی بانحراف از انشاء رائج زمان خود داشته و قائل بوده که تدبیرانی در زبان و سبک بیان داده شود و البته چون مطابق سیره جاری نبوده بد جلوه میکرده است .

بعد از تمام کردن مدرسه استانیسلاس برای گذران معاش دست بکار طبع و نشر چند مجله ادبی زده از جمله منشی و سردبیر شاسور بیلیو گرافیک ۱۸ شده و در آن مجله تحت عنوان « مطالعه کتب » مقالاتی بامضای آناتول تیومی نگاشته و نیز از جمله نویسندگان « مجله تانتری » بوده است .

البته خیلی چیزها نوشته و یاد داشت نموده ولی اولین چیزیکه بنام کتاب از او انتشار یافت رساله فی بود در باب شاعر معروف الفرد دو وینی ۱۹ که در ۲۴ سالگی یعنی در سال ۱۸۶۸ نوشته است .

در سال ۱۸۷۶ یعنی در سی و دو سالگی اشعاری از او منتشر شد بقیه از این مجموعه و چند فقره دیگر که گاهی در مجلات بطبع رسید دیگر اشعاری نرسوده و تقریباً در چهل سال اخیر عمر خود دست از شعر کشیده بود.

خود او وقتی در جواب کسانی که اظهار تأسف میکرده اند که چرا دست از غزل سرایی برداشته و دیگر چیزی نمی سزاید گفته است که شعر عشقی و غزل يك نوع نغمه سرایی است که باید به حکم طبع بخودی خود و بدون زحمت و تکلف از قلب و عالم شور و شوق صادر شود و این از مختصات دوره جوانی است پس از سپری شدن عهد شباب دیگر نغمه سرایی حاکی از شوق قلبی نیست بلکه يك قسم تصنع و تکلف است.

چندی در کتابخانه سنا بشغل کتابداری مشغول بوده است.

چند سال در روزنامه نان ۲۰ پاریس مقالات مینوشت یعنی هر هفته بعنوان تقریظ و نقد ادبی و اظهار عقیده راجع بانثار ادبی و سایر مواضع مقاله ای در آن روزنامه مینگاشته که بعد ها آن مقالات را جمع آوری نموده در چهار مجلد بنام حیات ادبی ۲۱ بطبع رسانیده اند.

مقدمه و تقریظ های بسیار بر کتب سایر نویسندگان و مصنفین معاصر خود نگاشته است باین طریق سالهای اول عمر و دوره جوانی را بیابان رسانیده در واقع دوره تلذذ و اتمام کرده در سال ۱۸۸۱ میلادی در ۳۷ سالگی یکی از بزرگترین تصنیفات خود را بنام «جنایت سیلوستر بونار» که از لحاظ لفظ و معنی از شاهکارهای جاوید بشمار است منتشر نموده بآن وسیله میرهن ساخته که آغاز استادی او فرارسیده است، از آن تاریخ بیست تا پایان عمر تقریباً هر سال کتابی از او انتشار یافت.

آخرین کتابی که بقلم او منتشر شده کتابی است بنام گلزار زندگی ۲۲ که در سال ۱۹۲۲ یعنی در ۷۸ سالگی دو سال قبل از وفاتش منتشر شد.

این کتاب که محصول دوره پیری اوست در لطف و زیبایی حکم گلی را دارد که در

فصل زمستان و برف بشکفتد.

جماعتی از نقادان که در باب آنا تول فرانس و آثار او صحبت کرده و چیز نوشته اند مخصوصاً این کتاب را از این نظر مورد مطالعه قرار داده اند که بطور عادی خط سیر بلاغت و محکمی بیان و افاضات فکری يك نویسنده خط منحنی است یعنی هر نویسنده ای از نقطه ای شروع بکار نموده و متدرجاً روبرقی و کمال رفته و روز بروز آثار او پخته تر و شویاتر و پرمفتر شده تا آنکه باوج ترقی رسیده است، این دوره اوج چندی با نوسانهای مختصر دوام یافته بعد بتدریج و اندک اندک روی بنکس میگردد بطوریکه گاهی هوس می کنیم که کاش فلان نویسنده در این مرحله دیگر دست بقلم نیبرد و چیزی باقی نمیگذاشت.

در این مورد آنا تول فرانس استثناء محسوب میشود زیرا کتاب «گلزار زندگی» که محصول هفتاد و هشت سالگی اوست با اولین اثر معروفش که در ۱۸۸۱ در ۳۷ سالگی نوشته شده یعنی کتاب «جنایت سیلوستر بونار» هر دو از حیث لفظ و معنی شاهکار است و هر دو از آن کتابهایی است که تا کتاب و کتاب خوان در دنیا باشد مانند آثار حافظ و سعدی خودمان کهنه نخواهد شد.

فهرست آثار آنا تول فرانس مفصل و در مواضع مختلفه است از قبیل قصص و حکایات و تاریخ و تقریظ و نقد و اظهار نظر راجع باشخاص و ادوار و آثار مختلفه. آنا تول فرانس با دقت فکر و حسن قریحه ای که داشته افکار گوناگون و بیشمار عصر خود و اعصار گذشته عبرت را که حکم کلافه درهم و برهمی را داشته از یکدیگر مجزا نموده و بیما نشان داده است.

در غالب این کتابها یکی از اشخاص کتاب مظهر شخص مصنف و زبان حال مترجم افکار و احساسات شخص او است.

در ۲۴ دسامبر ۱۸۹۶ میلادی مطابق با ۱۸ رجب ۱۳۱۴ هجری به عضویت آکادمی فرانسه منتخب شده و در سالهای آخر عمر عمید و رئیس آکادمی محسوب بوده است. در تمام عمر از دخول در مشاغل عمومی و غوغا و هیاهوی زندگی احتراز داشته فقط در کشمکش معروف بقضیه دریفوس ۲۳ و مجاکمه او که در واقع درزد و خورد بین کشیشان کاتولیک و تابعین آنها و دسته های مخالف بهانه نبوده آنا تول فرانس از راه زبان و قلم وارد این کشمکش شده است.

مسافرتها ی بسیار نموده است، در سالهای آخر زندگانی از طرف امنای جایزه نوبل برای گرفتن جایزه بسالمالک اسکندریه دعوت شد و جایزه را پذیرفت. مسافرتی نیز بامریکای جنوبی نموده است.

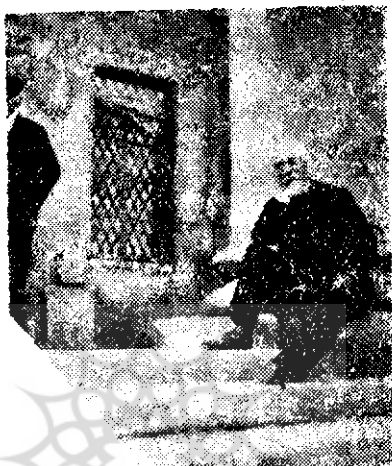
در آغاز جنگ عمومی از پاریس که مولد و منشأ اوست هجرت نموده بایالت تور ۲۴ رفت و در محلی بنام بشلری ۲۵ سکنی گزید و در آنجا است که در شب دوازدهم اکتوبر ۱۹۲۴ مطابق ۱۳ ربیع الاول ۱۹۴۳ در هشتاد سال و چند ماهگی وفات نمود و در هجدهم اکتوبر (۱۹ ربیع الاول) همان سال بخرج دولت فرانسه با مراسم عزای ملی در پاریس مدفون شد.

بطوریکه از این شرح حال مجمل مستفاد میشود پیش آمد ها و حوادث طوری بوده که این مرد در محیط کتاب نشو و نما یافته بعدها هم سروکار با کتابشغل دائمی او شده تا پایان عمر هم همدم کتاب بوده است.

البته این ممارست در بار آوردن دماغ او تأثیر کلی داشته و سبب شده است که آنا تول

فرانس با خرد و قریحه فطری خدا دادی که داشته تبحر و احاطه کاملی بر جمیع معارف و مباحث حاصل کند و یکی از با اطلاع ترین مردان عصر خویش شود .
بقول بن لوه :

«هیچ جمال و زیبایی نبوده که آنانول فرانس نپرستد و هیچ مذهب فلسفی و رأی و



آنانول فرانس در لاپل

عقیده‌ئی نمانده که با کمال و لغ تمام زوایای آن سر نبرد ، خواب و خیالی نبوده که سیر نکنند و گلی از گلهای رنگارنگ تمدن بشر نمانده که نبوید» .

ولی همانطور که خود آنانول فرانس میگوید کسانی که بعداً افراط کتاب میخوانند مانند استعمال کنندگان حشیش همه وقت دستخوش خواب و خیالند. این سم لطیف که برور زمان در مغز ایشان ریشه میدواند دزک محسوسات عالم حقیقی را از ایشان میگیرد و در مقابل صور خیالی چندی را در نظر ایشان جلوه گر میسازد باین معنی که کتاب خوان مغرط عادة متمایل بآن است که همه چیز را فقط در کتاب ببیند بطوریکه حس واقع بینی و مطالعه عالم حقیقی در ایشان کند میشود و واقع و حقیقت برای فرورفتگان در کتاب در تحت لغافه الفاظ مخفی است .

وقتی مطالعه کتاب و تبحر در آثار نویسندهگان معید واقع میشود که خواننده هرچه را در کتاب خوانده در عالم خارج مطالعه و با معلومات کتابی خود مطابقت کند و این کاری است که آنانول فرانس کرده است .

خوش بختی آنانول فرانس در اینست که در پای تخت بزرگی چون پاریس که دنیا در آن منطوی است متولد شده و در آنجا نشو و نما یافته و در آن شهر بر هیاهو که بقول

خود او تمام کوجه‌های آنرا می شناخته و در سنگ آنرا دوست میداشته است لاینقطع مطالعات همه داشته و مردم بهجایی برمیخورده است .

بنابر این قسمت مهمی از تحصیل و مطالعه خود را در آن پایتخت بزرگ نموده و توانسته است در الوان و اشکال و احوال و اوضاع گوناگون آن شهر هزاران سیروسباحت کند. خود او مکرر باین معنی اشاره مینماید ، مثلاً در جایی میگوید :

« برای دخول بقصر لوور فقط می باید از رود سن بگذردم ۲۶ نشو و نمای جوانی من در جوار کاخ پادشاهان بممل آمده است . »

در جای دیگر مینویسد : « من هر چه میدانم در بین کاپسای نوتر دام و نصر لوور آموخته ام در کتاب دوست من ۲۷ » در طی وصف اولین روزی که به مکتب خانه رفته و تمام وقت را تماشا و نگاه کردن بعمله و کودکان همدرس گذرانیده میگوید : « بلی من در همه دوره های عمر خود دنیا را صحنه نمایش و تماشا دانسته بچشم بازی بآن نگاه کرده ام یعنی هیچوقت نتوانسته ام قیانه یکتفر مطالعه کننده جدی بخود بدهم زیرا برای جدی مطالعه کردن باید سبک خاصی داشت و آن سبک را رهبر خود قرار داد ، مطالعه کننده بجد نظر خود را تحت اداره و اختیار وارده خویش در می آورد در حالیکه تماشا کننده بهره چه بیش آید می نگرد او چشم خود را تحت اداره و اختیار اراده خویش در می آورد و این تابع چشمان خود میشود من با تمایل بسیر و تماشا زاده ام و تصور میکنم تا آخر عمر بهمین خوی بچه های شهرهای بزرگ بمانم . »

بهمین نظر آنتول فرانس اشخاصی را که در کتابهای خود و او در سرگذشتی نموده نه فقط این است که افکار مجرد خالص و آراء نظری خشکی بدهان آنها گذاشته باشد بلکه بآن افکار جان بخشیده آن جان را در اشخاص حلول داده است باین معنی که افکار بطوری زنده و جاندار شده که بشکل اشیاء مادی و محسوس و چیزهای قابل لمس و متحرک در آمده . گاهی در بعضی موضوعها که دونفر را بمباحثه و امیدارد بطوری هر دو طرف محکم و از روی شوق و شور و مطابق با جریان واقعی و طبیعی زندگی و مقتضیات محسوس مکتوبه می نمایند و رفتار میکنند که خواننده خود را مواجه با عالم واقع می پندارد . اینک که باختصار سرگذشت زندگی او گفته شد وارد موضوع کار او میشویم . آنتول فرانس مانند هر نویسنده دو جنبه دارد یکی جنبه لفظی و دیگری جنبه معنی . جنبه لفظ و فهم محسنات ادبی مختص باهل آن زبان است و بس ، کسانی که اهل آن زبان نیستند هیچ راهی بدرک آن محسنات ندارند یعنی نمیتوانند لطف و زیبایی صوری و لفظی و سایر نازک کارهای صنعتی آن زبان را بفهمند .

۲۶ — موزه لوور فعلی که از قصور پادشاهان فرانسه بوده در ساحل یمین رودخانه سن واقعست و خانه آنتول فرانس در ساحل چپ آن مقابل لوور قرار داشته .

۲۷ — Le Livre de mon ami

چیزی که ادراک آن برای خارجی میسر است معانی است عبارت دیگر جنبه محسّنات لفظی يك زبان در حکم ملك خاص است که بهره مندی از آن منحصر باهل آن زبان است در حالیکه معنی وقف عام است یعنی اهل آن زبان و غیر ایشان همه میتوانند نصیبی از آن داشته باشند.

مثلاً حظّ ولذتی را که یک نفر با سواد ایرانی از کلمات شیخ سعدی میرد برای غیر ایرانی مقدور نیست و بهترین مترجمین دنیا نمیتواند لطف و زیبایی را که غولهای سعدی برای فارسی زبان دارد بزبان دیگر ترجمه کند و نقل بدهد باید ایرانی و ایرانی زاده بود فارسی خوب دانست بلطائف و شیرینی های این زبان آشنا بود ذوق سلیم و قریحه مستقیم داشت تا زیبایی این شعرهای سعدی را ادراک کرد و شیرینی آنرا چشید که میفرماید:

وقتی کمند زلفت گاهی کمان ابرو
چون مهر سخت کردم سست آمدی یاری

یا این شعر دیگر:

يك روز بشیدای دز زلف تو آویزم
زان دو لب شیرینت صد شور برانگیزم

گفتی بغم بنشین یا از سر جان برخیز
فرمان برمت جانا بنشینم و بر خیزم

بنابر این صحبت در جنبه ادبی آنا تول فرانس و بیان اینکه تا چه پایه بلیغ و شیوا و دلکش و زیبا چیز نوشته از عهده این بنده خارج و درک آن بر غیر فرانسوی خاصه غیر فرانسوی که زبان فرانسه نداند یا بداند و آثار او را نخوانده باشد غیر ممکن است.

قطعی بنیم که ارباب قلم و نقادان فرانسه تقریباً همه او را بلقب «پادشاه نثر فرانسه» ملقب نموده «سالی ترین گل قریحه لاتینی» خوانده و با ستادی او اعتراف کرده اند و مانند سعدی خودمان ذکر جمیلش در افواه خاص و عام افتاده و صیت سخنش در بسط زمین رفته و قصب الجیب حدیثش را چون نیشکر میخورند و رقعۀ منشآتش را همچون کاغذ زر می برند.

تنها چیزی که مقدور است اینست که بعضی از خصوصیات سبک و شیوة تحریر او را بنحو اختصار ذکر کنیم:

یکی از خصایص سبک تحریر آنا تول فرانس سادگی و روشن نویسی است.
این سبک مشکل ترین سبک های نویسندگی است و مخصوص بزرگان ارباب قلم است زیرا برای روشن نویسی و ساده نویسی مطلب و معنی و سرمایه فکری لازم است.

نویسنده وقتی مطلق نویس و مبهم میشود و از روانی و سادگی منحرف میگردد که بجمیع جهات مطلب آشنا نباشد و احاطه کافی نداشته باشد خلاصه موضوع را خوب نداند سبک انشای آنا تول فرانس در حالیکه از نظر کلی سبک اساتید و متقدمین زبان فرانسه است بعدی فرینده و شیوا و بکراست که همه را فریفته، سبکی است که بعقیده غالب نقادان تقلید پذیر نیست یعنی تقریباً غیر ممکن است که دیگری بآن سبک و روشی که

ابتکار آنانول فرانس است بتواند چیزی بنویسد حاصل آنگه سبکی است سهل و متمنع آنانول فرانس مانند حافظ و خیام با زبردستی عجیبی فکر و هنر را با یکدیگر ترکیب نموده یعنی صنعتگری با فکر یا صاحب فکری هنرمند است -

در بسیاری از موارد شاید فکری را که ابراز میدارد التقاط نموده و از دیگری گرفته باشد یا اصلاً فکری است که تازه نگردد و همه آنرا میدانسته‌اند ولی او با قریحه هنرمندی و قوه صنعت‌شکل خاصی بآن داده بتعبیر بدیعی درآورده لطف و زیبایی مخصوص و فریبندگی بآن بخشیده است .

در عالم نویسندگی این نکته بسیار مهم است باین معنی که درموضوع یکنفرنویسنده همیشه نباید جستجو کرد که چه چیز بیان کرده بلکه باید دقت کرد چطور بیان کرده ممکن است معنی بدهن همه درآید ولی هر کسی برحسن تعبیر آن قدرت ندارد .

مثلاً هر کسی میدانند که قسمتی از قشر زمین بقایای بوسیده موجودات جاندار و از آن جمله انسان است یا همه میگویند خواهیم مرد و خاک خواهیم شد این گفته ها صرفاً بیان يك فكر و يك حقیقت واقعی است یعنی حکم علمی خشك خالص است ولی همین فکر را شاعر هنرمندی چون حافظ گرفته با قریحه صنعت بشکل جذاب و دلفریبی در آورده می گوید :

آخر الامر گل کوزه گران خواهی شد حالیا فکر سبو کن که بر از باده کنی
یا صنعتگر ماهری چون سعدی آن حکم علمی را باین شکل مینماید :

خاک راهی که بر آرمیگداری ساکن باش که عیون است و جفون است و خود داست و قدود
و سخنگوی با هنری چون خیام آن حقیقت علمی را بصورت این رباعی در میآورد :

این کوزه چو من عاشق زاری بوده است در بند سر زلف نگاری بوده است
این دسته که بر گردن او می بینی دستی است که برگردن یاری بوده است
حتی صنعتگر ماهر گاهی برای بافت و نسج سخن خوب محتاج بحقایق عالی علم و افکار ممتاز و مخصوصی نیست و بسا میشود که از ساده ترین مواد و عادی ترین چیز ها بهترین و دلکش ترین مصنوعات بعمل می آورد مثلاً قریحه صنعتی و قدرت طبع و کمال هنر و لطافت تخیل سعدی بعدی است که گاهی خشن ترین مواد را گرفته طوری آن مفردات بی اهمیت را که در حکم تار و بود سخن اوست بیکدیگر آمیخته و باهم ترکیب میکند که در آخر کار نسجی که بدست می آید در روشنائی و نازکی و زیبایی بر حریر طعنه میزند، برای نمونه باید این غزل شیخ را بیچشم خبرداری و هردوستی خواند و سودای که در ترکیب آن بکار رفته نظر داشت :

من از تو صبر ندارم که بی تو بنشینم کس دگر نتوانم که بر تو بگرینم
نه هاونم که بنالم بکوفن از یار چو دیگ بر سر آتش نشان که بنشینم
بگرد بر سرم ای آسیای دور زمان بهر جفا که توانی که سنک زیرینم

راست است که آناطول فرانس از جنبه فلسفه مخالف دارد ولی از جنبه بلاغت و صنعت نویسنده‌گی مخالف ندارد و استاد مسلم نثر فرانسه نامیده شده است.

مورس بارس ۲۸ از نویسندگان معاصر آناطول فرانس که یکسال قبل از مرگ او درگذشت کاتولیک متعصبی بود و از جنبه فلسفه و فکر شدیداً با او مخالفت داشت با این حال مکرر می‌گفت آناطول فرانس از نظر زبان فرانسه استاد بلا منازع همه ماست. وقتی کسی برای مزاج گوئی در محضر بارس گفته بود آناطول فرانس همه فلسفه‌ها را منهدم ساخته است. بارس در جواب گفته بود ممکن است اما یک چیز را بخوبی حفظ و آباد نموده و آن زبان فرانسه است.

دیگری از ادبای معاصر شارل موراس ۲۹ یکی از مدیران روزنامه آکسیون فرانسز ۳۰ و از پیروان ارتجاعیون و مخالفین جمهوریت فرانسه با همه اختلاف رأی و عقیده که با آناطول فرانس داشت رسالتی در مدح شیرینی بیان و بلاغت او نوشته و در مرگ او بنام ادب و نویسندگی از جمله مرتبه سربان بود از جمله در مقاله‌ئی که بمناسبت جشن هشتادمین سال تولد آناطول فرانس نوشته میگوید:

« هم‌طوریکه تشریح جسد یکنفر انسان تام الخلقه برای یک نفر متعلم درس گران بهائی است برای فهم دقائق خلقت و ادراک حسن ترکیب و تجزیه دقیق یک جمله یا یک شعر آناطول فرانس هم صاحبان ذوق و قریحه را با حسن نظام و خوبی ترکیب و جلوه و نمایش لطف و زیبایی و بلندی فکر و هنر، مخصوص در لطف بیان آن فکر آشنامی‌سازد.»

آناطول فرانس با طرفداران رومانیتیزم از قبیل «ویکتور هوگو» و طرفداران ناتورالیسم از قبیل «امیل زولا» سخت مخالف است و سبک انشای ایشان را همجیت ادبی می‌شمارد. در جشن هشتادمین سال ولادت خود که جماعتی از بزرگان فرانسه در ۱۶ آوریل ۱۹۲۴ در پاریس بر پا داشته و او را دعوت نموده بودند در طی صحبت میگوید: «در مقابل همجیت ادبی من تنها قلعه و سنگر فرانسه هستم».

نسبت ویکتور هوگو در چند جا میگوید او جز زرق و برق الفاظ چیزی ندارد و اگر نام و شهرتی یافته بر اثر اوضاع و احوال خارجی بوده لاجرم دولتش زود بیابان خواهد رسید.

از جمله در کتاب «حیات ادبی» میگوید: «هوگو با الفاظ بیشتر سر و کار داشت تا با معانی و واقعاً تعجب آور است که مدتی یک مشت خواب و خیال عادی و نا چیز را بنام فلسفه عالی رائج ساخت. چیز دیگری که هم مایه اندوه و هم وحشت‌انگیز است اینست در تمام کار بر حجم او در بین آن همه موجودات عجیب و غولان غریب حتی یک صورت انسانی هم نمیتوان تشخیص داد. یونانیها گفته‌اند: «انسان اندازه و مقیاس همه چیزهاست» بنا بر این خود ویکتور هوگو موجود غیر موزونی است. هوگو هیچوقت نتوانست کاملاً

اسرار درونی اشغاف را دریابد. و بکتور هوگو برای ادراک و احساس یعنی فهم و عشق آفریده نشده بود و خود بحکم غریزه باین نکته پی برده بود این است که دائماً میکوشید تا خواننده را خیره و متعجب سازد مدتی هم بر این امر توانا شد اما آیا همیشه میتوان جماعتی را خیره و متعجب ساخت؟

بطوریکه در ضمن شرح حال آنا تول فرانس ملاحظه شد پیش آمد روزگاری قسمی بود که او قسمت معظم عمر خود را به مطالعه و ممارست کتب گذرانده است میتوان گفت که در ضمن مطالعه بسیار هر قدر تزلزل او در قبول افکار و آراء قدما زیادتر میشده و در عقائد گذشتگان شك میکرد و دلستگمی او بالفاظ جمیل واستحکام سخن ایشان بیشتر میگردد است مخصوصاً چون علاقه فوق العاده بجمیع آثار زیبایی و جمال داشته و طبیعت را سراسر محاسن و لطافت می پنداشته سعی نمیکرده است که سبک تحریر زیبا و دلربای قدمز را که بطبیعی نزدیکتر بوده تقلید نماید و مثل زنبور عمل از نوشته های شیرین آنها شهد لطف و ذوق بگیرد و آنها را در نگارهای خود بکاربرد و انصاف این است که بتصدیق دوست و دشمن بخوبی از عهده این کار برآمده و در روان نویسی و استحکام کلام و فصاحت سخن بمقامی رسیده است که در عصر خود نظیر نداشته و ثالث «ولتر» و «راسین» و بلکه بهتر از آن دو شده است.

آنا تول فرانس صنعتگر ماهری است، مؤثرترین چیزها در او حسن و زیبایی است و قریحه و شامه مخصوصی برای ادراک جمال دارد در کتابهای خود همیشه مدآح حسن و زیبایی است همه قسم حسن، حسن صورت، زیبایی اندام، حسن معنوی، زیبایی عوالم طبیعت، زیبایی عوالم صنعت، زیبایی حقائق علم، زیبایی افکار و تخیلات و صور ذهنی.

وقتی که وارد مبحث زیبایی و جمال میشود باندازد پی از روی دانایی و بصیرت حرف میزند که انسان را دچار شگفتی میکند که این قریحه عالی و این مرد بزرگ با چه چشمی بدنیای می نگریسته که آنجا را که ما مومن می دیده ایم او هزار شکنج و پیچش دیده است در کتابهای خود مثل راهنمای سیاحان با یکدینیا لطف و شیرینی دست خواننده را گرفته بدرون معبدی در آتن یا کلیسائی در رم یا مقابل مجسمه بی در فلورانس یا فلان پرده و اثر صنعتی دیگری در یکی از موزه ها برده تمام زوایا و اسرار و نکات استادی آن اثر صنعتی را نمایانده در هر نقش و نگاری جزئیات ریزه کاریها و هنر نمایهای صنعتگر را نشان داده دقایق احوال و اخلاق و رغبات و هوسها و علاقه های او را نمایان میسازد، خصوصیات صبر و محمل و اشخاص و محیطی را که این اثر صنعتی در آن بوجود آمده و تحت تأثیر آن بوده همه را شرح میدهد تا آنجا که خواننده را بعدی با زیبایی و سایر کیفیات آن اثر صنعتی مانوس و آشنا میکند که از مشاهده صور ذهنی و تخیلات خویش همان حظی را میبرد که از واقع و امر محسوس ممکن است ببرد و چنان احساس لذت و استراحت خاطر

میکند که هیچ میل ندارد از آن عالم خوش بیرون بیاید ولی ناگهان خود آنانول فرانس با بیان سخنان مخصوص بخود انتباه و توجه خواننده را به‌عالی دیگر معطوف ساخته انسان را از لذت بیرون میبرد و بچیز دیگر متوجه مینماید.

دیگر از خصایص نویسنده گئی آنانول فرانس واز شیوه‌های برجسته انشای اوستغریه و استهزاء و طنز و تهکم را بصورت جد ادا کردن است.

شاید آنانول فرانس این شیوه را مثل بسیاری از چیزهای دیگر از ولتر گرفته باشد ولی مسلماً از پیشوای خود جلوتر رفته و شیرین‌کارتر شده است.

باید دانست که تسخر و استهزاء چند قسم است.

یکی استهزاء ناشی از خودخواهی و تکبر و تحقیر سایرین است.

دیگری تسخر و استهزاء ناشی از بدجنسی و شرارت و نفرت از اشخاص و دشمنی با ایشان است و آن از نوع تسخری است که قاتل نسبت ببیگناهان اراوا میدارد.

ولی يك قسم تسخر دیگر هست که ناشی از شفقت و دلسوزی است، استهزاء و لبخندی است که شهید و مظلوم از راه گذشته نسبت بقاتل و ظالم بهم می‌آورد.

این تسخر زائیده عواطف عالیه است و بشکل تیسیم و لبخند يك فیلسوف درمی‌آید و از سنخ استهزائی است که تمام با گفتن:

آنان که بکار قتل در میکوشند هیهات که جمله گاو تر می‌دوشد

و شبیه است به‌معنایی که از این شعر حافظ مستفاد میشود که:

جنگ هفتاد و دو ملت همواره غدوبه چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند

برای توضیح اینکه آنانول فرانس در ضمن این لبخند و استهزاء با چه چشمی

بضعف‌ها و نقائص بشری مینگرد باید این نغمه را که در یکی از کتاب‌های خود نقل می‌کند خواند:

میکوید هشت ساله بودم روزها از پیچره اطافم بچه‌نی را که نادمش آلفونس واندکی از من بزرگتر بود میدیدم آلفونس طفل بی صاحب هرزه‌گردی بود که روزها مادرش برخت شونی معرفت و او با کمال آزادی در کنار رودخانه سن و کوچه‌های اطراف بازی میکرد گاهی از درختهای کنار خیابان بالا میرفت و وقتی گنجشک میگرفت ساعتی باسگهای محله در می‌آویخت دمی اسپای درشکه را اذیت میکرد آزادی آلفونس ای نعل‌می که چون مرغ مجوس در قفس غالباً در اطاق خود محصور مجبور باطاعت دست‌ورهای مادرش برآمداری از پدر بودم مورد غبطه بود و خود این موضوع که آلفونس مورد غبطه من بود او را در نظرم غمزمن نموده بود روزی بخوشه انگوری نخریده با این انداختم او انگور را گرفته شکر نمایی که بجا آورد این بود که زبان خود را در آینه ناچشم لب و بینی مسخرام نمود وقتی دیگر باسنگی بن اذیت رسانید درحالی‌که من مسخریستم و مادرم مرا نوازش می‌کرد گفتم مادر آلفونس بدجنس است مادرم گفت پسر جان آلفونس بدجنس نیست تقصیری هم ندارد بد بخت است.

بعد میگوید: مادر عزیزم من آن روز مقصود ترا نفهمیدم اما امروز خوب میفهمم که مردم بدجنس بدبختند سالها مطالعه و اختیار لازم بود تا به معنای این حرف بزرگ تو بر خورم خوب کردی مادر که در همان اول کودکی بمن فهمانیدی که بدبختان بی گناهند.

کتر نویسنده ای مثل او از عهده بر آمده که در مواضعی که عاده با کمال سنگینی و قیافه عبوس وجدی مورد مباحثه و اتسع میشود با آهنگ مسخره و طنز و استهزاء و وجعناز آمیخته بلبخند و شوخی صحبت کند و با بی اهمیتی و سبکروحي خطا بودن یا سستی آن قضایا را اثبات نماید. طنز و استهزاء آناتول فرانس حاکی از کمال شفقت و دلسوزی است و از جنس استهزایی است که مرد بالغ نسبت باطفال کوچک دارد.

او نوع بشر را ضلیف و بینوا و بیچاره میشمرد ایشان را بازیچه امواج حوادث گوناگون می بیند مانند ایکور و خیام و حافظ چندان اراده و اختیاری برای بشر قائل نیست و معتقد است که کارها بدست قوانینی که بر ما مجهول است اداره میشود و اراده انسان هیچوقت نمی تواند مجرای این سبیل را بنفع خود منحرف کند ولی مردم چون نسبت بسرشت خود اطلاع ندارند و نسبت بخود خوشبین هستند همیشه سبب بدبختی خود و نوع خود شده اند، در نتیجه همین عقیده است که میگوید خوش باش و دم غنیمت شمار که: «کس را قوف نیست که انجام کار چیست» و: «چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند گرانده کی نه بوفق رضاست خرده مگیر.»

مقصود این است که آناتول فرانس از مشاهده بیوایی و بیچارگی بشر برقت میآید دلش میسوزد و حقیقه میگیرد و اگر در بین این گریه لبخندی میزند برای اینست که آن لبخند معنای آن گریه واقع شود بقول خودش اگر لبخند مستهزانه نبود انفعال نفس و عکس العملی که از مشاهده بی ترتیبی ها و بدجنسی های بشر در ما ایجاد میشد غضب و نفرت بود. نزدترین سر زبردستی و شیوایی آناتول فرانس همین رأفت و دلسوزی بحال مردم است، خود او میگوید:

«نویسنده گان بزرگ روح پستی ندارند، سرنجاح ایشان این است که از صمیم قلب همچنان خود را دوست داشته از مشاهده مصائب و آلام زمان متأثر و متألم میشوند و میگویند بلکه بتوانند از بدبختی های مردم بکاهدند نسبت بفقر و بینوایی که بازیگران رقت آور طبعه حیانتند و رحم و شفقت دارند اساس مهم حسن قریحه مرآت است.»

آناتول فرانس در پاره ای موارد باندازه ای بشر را ضعیف و بیچاره می بیند که مانند طبعی که برنجور و دردمند بنگرد از تمام بدکارها و بدبختی های او چشم می پوشد و آنچه را سایرین شرمسند میدانند او بیچارگی و بینوایی میخواند و بر قائل و مقتول هر دو میگرید.

از این نظر آناتول فرانس کاملاً ضد ژان ژاک روسو است یعنی آراء او برخلاف آراء روسو است زیرا ژان ژاک روسو معتقد است که بشر جنساً خوب و شریف و صاحب فضائل ذاتی است ولی جامعه و کشمکش تمدن او را خراب و فاسد نموده باید بسادگی طبیعت اولیه خود

برگردد تا خوش بخت شود ، باضافه روسو و اطمینان و اعتقاد بسیاری باراده و اختیار بشر دارد. آنانول فرانس در مقدمهٔ یکی از کتب خود با این معنی اشاره نموده می گوید ژروم کوانیار ۳۱ که در آن کتاب زبان حال مصنف است یقین کرده بود که انسان از حیث سرشت موجود نیکو نهادی نیست و جامعه فاسد نشده است مگر بواسطهٔ آنکه او عقل و تدبیر خود را در ساختن آن بکار برده بنا بر این ژروم کوانیار از اینکه انسان بطبیعت خود واگذار شود نیز امید خیری نداشت مسلماً اگر ژروم کوانیار کتاب «امیل» روسو را هم می خواند باز تغییری در عقیده اش پیدا نمیشد، روسو جزو بلاغت صحیح ترین احساس را با غلط ترین منطقها آمیخت و دنیا را بشور آورد .

بعد فلسفهٔ روسو را با فلسفهٔ ژروم کوانیار مقایسه نموده میگوید هیچ چیز بفرسوسو کم شباهت تر از فلسفهٔ ژروم کوانیار نیست .

فلسفهٔ کوانیار فلسفه ایست پر از طنز و استهزاء خیر خواهانه، فلسفه ایست ساده و برگذشت ، بنای این فلسفه عجز و نقص بشر است و قوت و استحکام این فلسفه هم از همین جا ناشی است . نقص فلسفهٔ روسو در این است که هیچ شك و تردیدی در عقاید آراء خود راه نمیدهد خیلی سخت و متعصب است تبسم و لبخند فیلسوفانه ندارد و چون این فلسفه بر اساس خیالی و تصویری فضیلت و نیک نهادی بشر بنا شده دچار مشکلاتی میشود که خود روسو هم نمیفهمد چقدر خنده آور است . این است که سر در گم شده و در نتیجه بر آشفته میشود و بد خلقی نشان میدهد و همیشه عبوس و خشمناک است .

از خصوصیات آنانول فرانس یکی هم این است که او اصلاً در اظهار عقاید و آراء خود اصرار و ابرامی ندارد و چندان مقید نیست که خواننده حتماً آنها را بپسندد و قبول کند یا نه، همه جا شعار او این است که در بند آن مباش که نشنید یا شنید . بسا دیده میشود که عقیدهٔ مهم و رأی خاصی را در طی دو سه کلمه می گویند و میگذرد مثل کسیکه با خودش حرف بزند .

آنانول فرانس در انشای خود بسیار ساده و صادق و صریح اللجه است و همین صدق و صراحت گفتار است که گاهی جنبهٔ تناقض بافکار او میدهد زیرا این مرد بزرگ عادهٔ چنان بدون ساختگی و ریا و از روی راستی و صفا سخن میگوید که طفل معصومی را در نظر انسان مجسم میسازد مثلاً در کتاب موسوم به «عقاید مسیو ژروم کوانیار» که بطوریکه اشاره شد مصنف در هر موضوعی عقائد و افکار خود را بدهان این شخص افسانه می موسوم به ژروم کوانیار میگذارد پس از آنکه از اول تا باخر کتاب مسیو ژروم کوانیار با شاگرد خود موسوم به تورنیروش ۳۲ که شبیه بکوچک ابدالها و نوجه های دراویش مشرق زمین است هزاران صحبت منطقی نموده دست بجمع زوایای افکار و آراء و عقاید و عادات بشر زده از الف تا یاء را با هزار برهان و دلیل علم و عقل نقادی نموده است با قیافهٔ حیرت زدگی و سرگردانی با عباراتی که در خلال هر سطرش یکدنیا صداقت و بساکی مضمحل است میگوید پسر جان تا بعال بیش از اندازه بعقل و منطق و استدلال تکیه نموده ام ولی